

## دکتر راجر گرین، مسیحیت آمریکایی جلسه ۱ و ۲، کاتولیک رومی در قرن نوزدهم

راجر گرین و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر راجر گرین در تدریس خود در مورد مسیحیت آمریکایی است. این جلسه دوازدهم در مورد کاتولیک رومی در قرن نوزدهم است.

از نظر سخنرانی‌ها کاملاً به‌روز است. این سخنرانی شماره هشت، کاتولیک رومی در قرن نوزدهم است. ما آن را شروع کردیم و چند روز پیش آن را شروع کردیم. ما به رشد نگاه می‌کنیم، بگذارید این را اینجا مطرح کنم: ما به رشد کلیسای کاتولیک رومی نگاه می‌کنیم و سپس به آمریکایی شدن کلیسای کاتولیک رومی نگاه می‌کنیم.

ما هنوز در بخش رشد هستیم. بنابراین، صرفاً جهت یادآوری، سه دلیل برای رشد زیاد کاتولیک رومی در طول مهاجرت به آمریکا ارائه دادیم. بنابراین، در مورد آن سه دلیل صحبت کردیم.

سپس، ما در مورد دو مشکلی که کلیسای کاتولیک رومی اینجا در آمریکا با آن مواجه بود صحبت کردیم. یک مشکل داخلی و یک مشکل خارجی. به یاد داشته باشید، ما اشاره کردیم که مشکل داخلی، مشکل امانداری است.

کلیسای کاتولیک رومی نه تنها در سراسر مستعمرات، بلکه هر چه به سمت غرب و جنوب می‌رفتید، آنقدر پراکنده بودند که کشیشی نداشتند تا بتوانند این کلیساها را پوشش دهند. و بنابراین، مردم عادی مجبور شدند کلیساها را اداره کنند. و آنها تا حدودی از کنترل خارج شدند.

آنها متولیان کلیسای کاتولیک رومی بودند، اما آنها، می‌دانید، این روحیه خوب آمریکایی آزادی و انتخاب را می‌خواستند. آنها می‌خواستند بتوانند کشیش استخدام کنند و کشیش‌ها را اخراج کنند و از این قبیل کارها. بنابراین، واقعاً از کنترل خارج شد و کلیسای کاتولیک رومی مجبور شد آن را مهار کند.

بنابراین، قیومیت به یک مشکل واقعی تبدیل شد زیرا با کلیسای سلسله مراتبی و نحوه استقرار کلیسا توسط حکومت کلیسا همخوانی نداشت. بنابراین، اصطکاک واقعی در آنجا وجود داشت. و من از شما می‌خواهم که پیشاپیش در مورد آن قیومیت و مشکلاتی که ایجاد می‌کرد صحبت کنید.

این مشکل بیرونی و درونی است. مشکل بیرونی که به آن اشاره کردیم، ورود جریان ضدکاتولیسیسم به کلیسای کاتولیک رومی بود. و فکر می‌کنم همین الان به آن اشاره کردیم، اما فکر نمی‌کنم با آن شروع کرده باشیم.

خب، باشه. خب، اوه، یه مثال خوب از این موضوع، یه حزبه. در واقع یه حزب سیاسی هست که در سال ۱۸۳۷ تشکیل شد و اسمش حزب بومیان آمریکا بود.

حزب بومیان آمریکا به طور خاص به عنوان یک حزب ضد کاتولیک تشکیل شد، زیرا آنها از تعداد بسیار زیاد کاتولیک‌های رومی و مهاجران کاتولیک رومی که به آمریکا می‌آمدند بسیار ناراحت بودند. بنابراین، آنها چیزهای زیادی می‌خواستند، اما اساساً، آنها می‌خواستند مهاجرت کاتولیک‌های رومی را متوقف کنند. آنها می‌خواستند این کار را از طریق سیاسی انجام دهند.

اما اگر کاتولیک‌های رومی به آمریکا می‌آمدند، چیزی که می‌خواستند این بود که، و سعی کردند با اصرار و تلاش ناموفق، مردم را به خانه خود بکشانند، اما می‌خواستند که مردم ۲۱ سال صبر کنند تا بتوانند برای شهروندی

درخواست دهند. و فکر می‌کردند اگر کاتولیک‌های رومی را ۲۱ سال منتظر بگذارند تا بتوانند برای شهروندی درخواست دهند، این باعث می‌شود که کاتولیک‌های رومی از آمدن به اینجا منصرف شوند. بنابراین، این یک حزب بسیار ضد کاتولیک بود که تأسیس شد.

این حزب در واقع لقبی هم برای خود پیدا کرد. این حزب به عنوان «هیچ‌چیزگرایی نادان» یا حزب «هیچ‌چیز نمی‌دانند» شناخته می‌شد. و دلیل اینکه این لقب را گرفت این بود که حزب، افرادی در حزب که می‌گفتند می‌دانید، اگر از شما در مورد سیاست‌های ما و اگر از شما در مورد نظر ما در مورد کاتولیک‌ها سوال شد، فقط بگویید که چیزی نمی‌دانید.

بنابراین، آنها این لقب را از مطبوعات گرفتند: حزب هیچ‌چیز نمی‌دانند یا هیچ‌چیزگرایی هیچ‌چیز نمی‌دانند. آنها از پاسخ دادن به هیچ سؤالی خودداری می‌کردند. آنها هیچ‌چیز نمی‌دانند، و از این قبیل.

بنابراین، این نوعی جنبش زیرزمینی بود، اما یک جنبش ضد کاتولیک بسیار بسیار قوی بود که در شهرهای بزرگ علیه کاتولیک‌های رومی ظهور کرد. به نوعی فکر می‌کنم شاید این را کمی از نزدیک و شخصی می‌دیدم. زیرا دکترای خود را از کالج بوستون گرفتم. کالج بوستون در شروع کار کمی دوران سختی را پشت سر گذاشت.

آنها در واقع از چسنتات هیل، جایی که الان هست، شروع نکردند. در واقع در شهر بوستون شروع کردند. اما برای شروع، برای گرفتن مجوز مشکل داشتند.

این یک موسسه ژوئیت بود، بدیهی است که یک موسسه ژوئیت بود، اما آنها در گرفتن مجوز برای تأسیس کالج بوستون مشکل داشتند. دلیل این امر این بود که مجلس قانونگذاری ماساچوست بسیار ضد کاتولیک بود، بنابراین آنها به ژوئیت‌ها و کاتولیک‌ها فرصت تأسیس محل تحصیل خود را نمی‌دادند. بنابراین، بین مجلس قانونگذاری، ژوئیت‌ها و رهبری کاتولیک رومی که سعی در راه‌اندازی کالج بوستون داشتند، تنش وجود داشت.

یک نوع افسانه شهری وجود دارد که قبلاً تابلوهایی در مغازه‌ها نصب شده بود که می‌گفتند اگر کاتولیک رومی هستید، نیازی به کار کردن اینجا ندارید. یک افسانه شهری در مورد کالج بوستون وجود داشت که احتمالاً فقط همین است، احتمالاً نیست، احتمالاً فقط یک افسانه شهری است. اما افسانه این بود که هاروارد قبلاً تبلیغ می‌کرد، و من هرگز نتوانسته‌ام این را پیدا کنم.

خب، من جستجو کردم اما نتوانستم این را پیدا کنم. با این حال، افسانه این بود که دانشگاه هاروارد قبلاً در روزنامه‌های بوستون آگهی می‌داد. آگهی به این شکل بود: اگر کاتولیک رومی هستید، لازم نیست اینجا درخواست دهید.

و بنابراین، کاتولیک‌های رومی آنقدر از این موضوع خشمگین شدند که تصمیم گرفتند مؤسسه‌ی خودشان را تشکیل دهند. وقتی بالاخره به بوستون، به چسنتات هیل نقل مکان کردند، یک محوطه‌ی زیبا به سبک نئوگوتیک ساختند. نمی‌دانم کسی از شما به کالج بوستون رفته است یا نه، اما واقعاً دیدنی است.

و بنابراین، آنها می‌خواستند قدرت جامعه کاتولیک را اینجا در بوستون نشان دهند. اما حزب نو نو، حزب بومیان آمریکا، یا حزب نو نو نو، نوعی عقب‌نشینی علیه کاتولیک‌های رومی و در شهرهای بزرگ بود. بنابراین، می‌خواهیم به این موضوع اشاره کنیم.

اگر به زمان انتخاب جان اف کندی برگردیم، چند نفر از ما در این اتاق در زمان انتخاب جان اف کندی حضور داشتیم. اگر به زمان انتخاب جان اف کندی برگردیم، به دلیل اینکه یک کاتولیک رومی برای ریاست جمهوری

کاندید شده بود، احساسات ضد کاتولیکی زیادی در حال شکل گیری بود. و مردم می ترسیدند، می دانید، اگر جان اف کندی رئیس جمهور شود، پاپ کشور را اداره خواهد کرد و غیره.

او رئیس جمهور سایه خواهد بود. و منظورم این است که انواع احساسات در مورد رئیس جمهور شدن جان اف کندی به عنوان یک کاتولیک رومی وجود داشت. اما با این وجود، او این کار را کرد، بدیهی است.

خب، این جور چیزها. خب، حالا ما هنوز درگیر این بحث رشد هستیم. کلیسای کاتولیک روم، با توجه به مشکل قیومیت، و همچنین به ویژه با توجه به احساسات ضد کاتولیکی، می دانست که باید جایگاه خود را تثبیت کند، و می دانست که کاتولیک ها باید از کاتولیک ها مراقبت کنند.

جوامع کاتولیک بسیار بزرگ بودند، و بوستون نمونه‌ی کاملی از آن بود. بنابراین، آنها می دانستند که باید این کار را انجام دهند. بنابراین، کاری که آنها انجام می دهند، کاری که کلیسای کاتولیک رومی انجام می دهد، ایجاد سه راه برای تأمین کاتولیک های رومی است که به این شهرهای بزرگ می آیند، و مهاجرانی را که به این شهر بزرگ می آیند، تأمین می کنند.

سه راه اصلی وجود داشت که آنها سعی کردند کاتولیک های رومی را به فرهنگ گسترده تر وارد کنند و به آنها در درک فرهنگ گسترده تر و غیره کمک کنند. بسیار خب، اجازه دهید به آن سه راه اشاره کنم. راه اول این بود که آنها مدارس را توسعه دادند.

آنها مدارس محلی و مدارس کاتولیک رومی را برای کودکان کاتولیک رومی توسعه دادند. و به این ترتیب کودکان در بحبوحه یک فرهنگ گسترده تر، آموزش کاتولیک خوبی می دیدند. بنابراین، اولین راه این بود که به کودکان کاتولیک رومی در آمریکا آموزش خوبی بدهند.

و بودن در سیستم مدرسه ای که در آن فشار ضد کاتولیک را روی خود احساس نکنند. آنها در سیستم مدرسه احساس راحتی کنند. بنابراین این شماره یک است.

دوم، راه دوم، توسعه مؤسسات خیریه، بیمارستان ها یا مکان هایی بود که در آنها از سالمندان مراقبت می شود. به طوری که این مؤسسات خیریه واقعاً تمام تلاش خود را برای مراقبت از کاتولیک های رومی انجام دهند. کاتولیک های رومی احساس راحتی کنند که از آنها مراقبت می شود، به نیازهای پزشکی آنها رسیدگی می شود، به نیازهای سالمندان آنها رسیدگی می شود، یا اینکه از کودکان در پرورشگاه های کاتولیک رومی مراقبت می شود.

بنابراین، این شبکه خیریه بسیار قوی در ایالات متحده تأسیس شد. و البته، شما می دانید که این امروز صادق است. منظورم این است که شما به بیمارستان ها و مکان هایی مانند آن که بخشی از آن هستند نگاه می کنید.

بسیار خب. سومین راه برای حفظ کاتولیک های رومی این است که آنها را در فرهنگشان حفظ کنیم، اما نه کاملاً جدا از آن. اما راه سوم از طریق مطبوعات بود.

روزنامه های کاتولیک زیادی منتشر می شدند. و به نوعی دیدگاه کاتولیکی را ارائه می دادند. و من نسخه آزمایشی را انتخاب کردم چون قدیمی ترین روزنامه کاتولیک در کشور است.

و این هنوز منتشر می شود. و در بوستون آغاز شد. بنابراین، در اینجا، بوستون به خاطر انتشار اولین روزنامه ای که پس از این همه سال منتشر شده است، به مقام اول افتخار می کند.

و به عنوان فرعی روزنامه، یعنی تیتراول، نگاه کنید، «دیدگاه کاتولیک را دریافت کنید.» دیدگاه کاتولیک را دریافت کنید. بنابراین، روزنامه‌ها و نشریات نیز مهم می‌شوند.

پس چگونه می‌توانیم وفاداری مهاجران کاتولیک را حفظ کنیم؟ ما این کار را از طریق آموزش انجام می‌دهیم. ما این کار را از طریق کارهای خیریه و مؤسسات خیریه انجام می‌دهیم. و ما این کار را از طریق روزنامه‌ها انجام می‌دهیم تا دیدگاه کاتولیک‌ها را به دست آوریم.

بنابراین اینگونه بود که همه چیز شروع به رشد کرد. اینگونه بود که در آمریکا توسعه یافت. و هیچ جایی قوی‌تر از جایی که ما زندگی می‌کنیم نیست.

همانطور که تا یک دقیقه دیگر خواهیم دید، بوستون آمریکایی شد. خوب، در مورد بخش اول سوالی دارید؟ بسیار خوب. بخش دوم، آمریکایی شدن کاتولیک‌های رومی است.

بله. آنها در حال رشد هستند. و حالا، ما باید بدانیم که کلیسای کاتولیک روم چگونه قرار است از آنها مراقبت کند. کلیسای کاتولیک روم چگونه قرار است به آنها خدمت کند؟ کلیسای کاتولیک روم از این سه طریق به آنها خدمت کرد، به آنها کمک کرد و آنها را وارد فرهنگ و زندگی کاتولیک در آمریکا کرد. به همین دلیل، رشد بیشتری را نیز تحریک کرد.

کاتولیک‌ها، مانند کاتولیک‌های بوستون، احساس راحتی می‌کردند زیرا مدارس، بیمارستان‌ها، پرورشگاه‌ها، روزنامه‌ها، کالج بوستون و سایر کالج‌های کاتولیک خود را داشتند. بنابراین، این راهی است تا آنها احساس کنند که آمریکا خانه آنهاست. و اینکه آنها مجبور نباشند از احساسات ضد کاتولیکی در فرهنگ گسترده‌تر بترسند زیرا شما چنین مکان‌هایی را برای آنها فراهم کرده‌اید.

آره. کمکی می‌کنه؟ البته. باشه.

آمریکایی شدن همه اینها. چطور همه اینها اینجا اتفاق افتاد؟ خوب. آمریکایی شدن از نیمه دوم قرن نوزدهم شروع شد.

بنابراین، آنها به تعداد زیاد می‌آیند. به آنها رسیدگی می‌شود. نیمه دوم قرن نوزدهم، به طور خاص تاریخ ۱۸۵۲ به یک تاریخ مهم در تاریخ کاتولیک‌های آمریکا تبدیل می‌شود.

دلیل اهمیت این موضوع این است که کلیسای کاتولیک رومی در آمریکا اولین کنفرانس یا اولین شورای خود، چیزی که ما آن را شورای عمومی یا شورای کامل می‌نامیم، را در سال ۱۸۵۲ برگزار کرد. آنها این جلسه را در شهر اصلی خود، بالتیمور، برگزار کردند. به یاد داشته باشید، مرلیند به عنوان مکانی تأسیس شد که کاتولیک‌های رومی می‌توانستند در آن احساس راحتی کنند و غیره.

خوب، بالتیمور مقر اولین اسقف اعظم در آمریکا شد، و همینطور الی آخر. خوب، بالتیمور، ۱۸۵۲. بسیار خوب.

هدف از تشکیل شورای عمومی در سال ۱۸۵۲، پرداختن به یک پرسش اساسی بود. و پرسش این بود که کلیسای کاتولیک روم چگونه قرار است در فرهنگ گسترده‌تر احساس راحتی کند؟ کلیسای کاتولیک روم چه کاری می‌تواند انجام دهد تا ما بخشی از آن شویم، نقش بزرگ‌تری ایفا کنیم و بخشی از فرهنگ این زندگی ملی شویم؟ بنابراین، آنها واقعاً در سال ۱۸۵۲ نشستند و سعی کردند رابطه کلیسای کاتولیک روم با فرهنگ

گسترده‌تر و زندگی ملی را بررسی کنند. چگونه باید با آن ارتباط برقرار کنیم؟ بسیار خب. پس از آن، مهم‌ترین رهبر کاتولیک روم در نیمه دوم قرن نوزدهم از راه می‌رسد.

و، او، ببخشید، باید برگردم اینجا. اسمش جیمز گیبونز بود. جیمز گیبونز

بسیار خب. جیمز گیبونز سرانجام اسقف، اسقف اعظم و کاردینال شد. جیمز بیشاپ کاردینال بالتیمور شد و به چهره‌ی برجسته‌ی کلیسای کاتولیک رومی در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم تبدیل شد.

می‌توانید تاریخ‌های او را ببینید. او در سال ۱۸۸۶ به مقام کاردینال رسید، اما تا سال ۱۹۲۱ زنده ماند. بنابراین او عمری بسیار طولانی در رهبری بالتیمور داشت.

بنابراین، کاری که جیمز گیبونز انجام داد، یا آنچه او به انجام رساند، به کاهش تنش‌ها بین کاتولیک رومی و فرهنگ گسترده‌تر کمک کرد - به هدایت یا مذاکره در مورد تنش‌های احتمالی بین کلیسای کاتولیک رومی و فرهنگ گسترده‌تر کمک کرد. و به این ترتیب به مردم کمک کرد تا بفهمند که کلیسای کاتولیک رومی چگونه باید در فرهنگ گسترده‌تر احساس راحتی کند و چگونه باید در فرهنگ گسترده‌تر مشارکت داشته باشد.

خب، بگذارید دو تا از دستاوردهایش را ذکر کنم. منظورم این است که این هدف اصلی اوست و او به آن دست یافته است.

و این گیبونز در سمت چپ است. خب، اینجا جیمز گیبونز بود. اما اجازه دهید دو مورد از دستاوردهای او را ذکر کنم.

اول از همه، او، همانطور که کلیسای کاتولیک روم همیشه بوده، حامی واقعی جدایی کلیسا از دولت بود. او، می‌خواست کاملاً روشن کند که کلیسای کاتولیک روم هیچ تمایلی به تصاحب دولت ندارد. از سوی دیگر، کلیسای کاتولیک روم می‌خواهد در عبادت آزاد باشد.

همانطور که خداوند این آزادی عبادت را به ما داده است، کلیسای کاتولیک رومی نیز می‌خواهد در عبادت آزاد باشد. می‌خواهد از کنترل یا محدودیت‌های دولتی آزاد باشد. و بنابراین او یک قهرمان واقعی جدایی کلیسا و دولت بود.

خب، خب، او با چه کسی همراه می‌شود؟ افرادی مثل اعضای کلیسای کانگرگیشنال. این موضوع از قرن نوزدهم در مورد آنها صادق بوده است.

بپتیست‌ها همیشه جدایی کلیسا و دولت را می‌خواستند. بنابراین، بسیاری از پروتستان‌ها نیز به جدایی کلیسا و دولت اعتقاد راسخ داشتند. بنابراین، او به نوع بسیار قوی از درک پروتستانی متوسل می‌شود.

او هم به این اعتقاد دارد. خب، این یک چیز است. دومین چیزی که جیمز گیبونز به خاطرش مورد توجه قرار گرفت این بود که او طرف طبقه کارگر را می‌گرفت.

بسیاری از این مهاجران، بسیاری از این مهاجران کاتولیک، متعلق به طبقه کارگر بودند و زندگی واقعاً، واقعاً سختی داشتند. بعداً در یک سخنرانی دیگر در مورد این موضوع صحبت خواهیم کرد، اما در بخش شرقی پایین منهن، بخش شرقی پایین منهن در آغاز قرن بیستم، یعنی در پایان قرن نوزدهم تا آغاز قرن بیستم، بخش شرقی پایین منهن پرجمعیت‌ترین مکان در کل جهان بود. هیچ جایی پرجمعیت‌تر از آن چند بلوک مربعی در بخش شرقی پایین منهن وجود نداشت.

کاملاً شلوغ بود. آپارتمان‌ها کاملاً مملو از طبقه کارگر بودند، و آنها فقط کاتولیک‌های رومی نبودند، اما البته گیبونز نگران کاتولیک‌های رومی است. اما او قصد دارد کلیسا را در کنار کارگران قرار دهد و تا جایی که می‌تواند از طریق دستمزدها، دستمزدهای بهتر، شرایط کاری بهتر، شرایط زندگی بهتر و غیره به کارگران، کاتولیک‌های کارگر، کمک کند.

حالا، وقتی درباره والتر راشنبوش صحبت می‌کنیم، قرار است خیلی بیشتر در این مورد صحبت کنیم، اما اینجا، کلیسای کاتولیک رومی در کنار کارگران ایستاده است. حالا، پاپ آن زمان در سمت راست است. پاپ پاپ لئو سیزدهم بود، و او از سال ۱۸۷۸ تا ۱۹۰۳ پاپ بود، پاپ لئو سیزدهم.

حالا، پاپ لئو سیزدهم، یکی از دلایلی که گیبونز می‌توانست چنین موضع محکمی در کنار طبقات کارگر و زحمتکشانش داشته باشد این بود که پاپ لئو سیزدهم در سطح بین‌المللی نیز در کنار کارگران و در کنار طبقات کارگر بود. و او، از مقام خود به عنوان پاپ، این را بسیار روشن کرد. یکی از بزرگترین اسنادی که در این زمان از بود Rerum Novarum کلیسای کاتولیک روم بیرون آمد، سندی به نام

(Rerum Novarum) «شاید برخی از شما در دوره‌های دیگر در این مورد صحبت کرده باشید، اما «روم نوواروم بخش‌نامه‌ی او بود که کلیسای کاتولیک روم را در کنار طبقات کارگر قرار می‌داد و سعی می‌کرد به (Rerum Novarum) آنها کمک کند. بنابراین این دو چیزی بود که او به خاطر بسیاری از چیزها شناخته شده است، اما این دو چیزی است که در ذهن ما باقی مانده است: جدایی کلیسا و دولت و همچنین جانبداری از طبقات کارگر. بسیار خوب، ما فقط چند نکته‌ی دیگر در مورد آمریکایی شدن کلیسای کاتولیک روم خواهیم گفت.

تا وقتی که داریم درباره پاپ لئو سیزدهم صحبت می‌کنیم، بیایید فقط یک دقیقه با او باشیم. پاپ لئو سیزدهم از اینکه کلیسای کاتولیک روم در آمریکا از کلیسای کاتولیک روم جهانی و از اقتدار پاپ جدا می‌شد، بسیار نگران بود. بنابراین، در حالی که پاپ لئو سیزدهم در حمایت از طبقات کارگر مفید بود، از آمریکایی شدن کلیسای کاتولیک روم نگران بود.

او از این می‌ترسید که کلیسای کاتولیک روم در معرض خطر قرار گیرد، حدس می‌زنم می‌توان گفت، از اینکه بیش از حد آمریکایی شود و به اندازه کافی کاتولیک رومی نباشد و به آموزه‌ها و اصول کاتولیک رومی پایبند نباشد. او در واقع سندی در مورد این موضوع و خطرات آمریکایی شدن کلیسای کاتولیک روم نوشت. او از این بابت بسیار نگران بود زیرا کلیسای کاتولیک روم باید تحت کنترل سلسله مراتب باشد.

در پایان سخنرانی، به نکته‌ای در این مورد اشاره خواهم کرد، اما به این موضوع برمی‌گردیم. خب، حالا چند اتفاق افتاد که واقعاً آمریکایی شدن کلیسای کاتولیک روم را تثبیت کرد. یکی از این اتفاقات در سال ۱۹۰۸ رخ داد.

در سال ۱۹۰۸، کلیسای کاتولیک رومی آمریکا از مقام تبلیغی خود در رم خلع شد. به عبارت دیگر، کلیسای کاتولیک رومی دیگر آمریکا را به عنوان یک میدان تبلیغی نمی‌دید. دیگر نیازی به این کار نداشت زیرا خودکفا بود.

بنابراین، در سال ۱۹۰۸، دیگر به عنوان یک کلیسای مبلغ مذهبی در نظر گرفته نمی‌شد. در آمریکا این درک وجود داشت که کلیسای کاتولیک روم می‌تواند روی پای خود بایستد. و این، البته، بدون شک، به آمریکایی شدن کلیسای کاتولیک روم کمک کرد.

و سپس، از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸، همزمان با جنگ جهانی اول، کاتولیک‌های رومی در آمریکا در کنار برادران و خواهران پروتستان و برادران و خواهران یهودی و غیره خدمت کردند. کاتولیک‌های رومی در جنگ جهانی اول با شرافت خدمت کردند. و به یاد داشته باشید، جنگ جهانی اول چنان جنگی با ویرانی مطلق بود که تقریباً غیرممکن است تصور کنیم جنگ جهانی اول چقدر ویرانگر بود.

با این حال، کلیسای کاتولیک روم و کاتولیک‌های روم در آمریکا واقعاً به خاطر نشان دادن شجاعت خود در کنار دیگران در جنگ جهانی اول مورد ستایش قرار گرفتند. بنابراین، این امر آمریکایی شدن کاتولیک‌های روم را نیز در آینده به همراه داشت، شکی در این مورد نیست. خب، وقتی به اواسط قرن یا بیشتر می‌رسید، کلیسای کاتولیک روم به خوبی تثبیت شده است.

من اینجا یک مقاله طولانی در مورد یکی از کاردینال‌های بوستون دارم، و نام او ویلیام هنری اوکانل بود. این ویلیام هنری اوکانل است. اما به مدت ۳۷ سال، او رهبر کلیسای بوستون بود.

و به نقل قولی هست که اون گفت، پیوریتن‌ها از بین رفتن، در مورد بوستون صحبت می‌کرد، پیوریتن‌ها از بین رفتن، کاتولیک‌ها باقی می‌مونن. حالا که رهبران پروتستان در بوستون اینو گرفتن، شنیدنش براشون یه کم سخت بود.

اما از یک جهت، او درست می‌گفت که نفوذ پیوریتن‌ها بر زندگی بوستون، زندگی فرهنگی، زندگی سیاسی، زندگی اجتماعی و زندگی مذهبی، نفوذ پیوریتن‌ها بر زندگی بوستون دیگر گذشته است. او می‌گفت بوستون اکنون یک شهر کاتولیک رومی است، که اساساً درست بود، و هنوز هم اساساً درست است. منظورم این است که وقتی از نظر سیاسی، مذهبی و غیره به بوستون نگاه می‌کنید، بدون شک کاتولیک رومی تقریباً بر زندگی عمومی بوستون تسلط دارد.

خب، این داستان آمریکایی شدن را روایت می‌کند، و واقعاً اتفاقات قابل توجهی که از سال ۱۸۵۲ در مسیحیت آمریکایی افتاده، قابل توجه است - فقط یک نکته در مورد این ماجرای آمریکایی شدن. در آخر، این را می‌گویم، اما هیچ ربطی به هیچ چیز ندارد، اما اشکالی ندارد.

شما هرگز نمی‌توانید، هرگز نمی‌توانید کاتولیک رومی جهانی را با آنچه در آمریکا از کاتولیک‌های آمریکایی می‌شنوید، بسنجید. برخی از شما ممکن است به کلیسای کاتولیک رومی تعلق داشته باشید. آنجا ممکن است محل فرقه یا وابستگی شما باشد.

با این حال، کلیسای کاتولیک رومی در آمریکا در مقایسه با سایر کلیساهای کاتولیک رومی در سراسر جهان کاملاً لیبرال است. بنابراین، شما هرگز نمی‌توانید کاتولیک رومی جهانی را با کاتولیک آمریکایی بسنجید. من قطعاً این را متوجه شدم.

دکترای من از کالج بوستون است. و بنابراین، در طول دوره دکترایم در کالج بوستون، چیزهای زیادی از دوستان کاتولیک رومی‌ام در کالج بوستون فهمیدم که فکر می‌کردم کمی با تاریخ کاتولیک رومی یا دکترین کاتولیک رومی یا با مقام پاپی یا هر چیز دیگری در تضاد هستند. خب، این یک مدرسه ژرژیت است و ژرژیت‌ها سوگند اطاعت از پاپ را خورده‌اند.

اما گاهی اوقات می‌شنیدم که یک کشیش یسوعی چیزهایی در مورد پاپ می‌گفت که نباید می‌گفت. بنابراین، مواقعی بود که نمی‌توانستید این را اندازه‌گیری کنید. بنابراین، فقط یک نمونه از این مورد زمانی بود که پاپ ژان پل دوم برای اولین سفرش به آمریکا آمد.

حالا اینجا یکی از بزرگترین پاپ‌های پرهیزگار قرن بیستم و بیست و یکم، ژان پل دوم، را داریم. او به آمریکا آمد، و برای آنچه قرار بود در آنجا با آن روبرو شود، خیلی آماده نبود. و من هرگز فراموش نمی‌کنم که او روی صندلی‌اش نشسته بود.

جمعیت زیادی آنجا بودند و میکروفون آزاد بود تا مردم از ژان پل دوم درباره کلیسای کاتولیک و غیره سوال پرسند. و من هرگز نگاه او را وقتی زنی پشت میکروفون آمد فراموش نمی‌کنم. او یک راهبه بود و وقتی پشت میکروفون آمد، پرسید که کی قرار است در کلیسای کاتولیک روم کشیش زن داشته باشیم. خب، ژان پل دوم بیچاره نزدیک بود سکنه قلبی کند.

زنان، چه کسانی در مورد کشیش‌های زن در کلیسای کاتولیک رومی بحث می‌کنند؟ شاید آمریکایی‌ها اینطور باشند، اما هیچ کس دیگری اینطور نیست. و این پاپ هم مطمئن نیست. بنابراین، او مثل یک آهو در چراغ‌های جلو بود.

منظورم این است که وقتی او این سوال را داشت. بنابراین، آمریکایی شدن کلیسای کاتولیک رومی نوع جالبی از زندگی را در پیش گرفته و به آن روی آورده است. اما این وجود دارد.

این اتفاقی بود که افتاد. خب. این مورد هشتم است، کاتولیک رومی در قرن نوزدهم.

باشه. سوالی در این مورد دارید؟ بعضی از شما ممکن است کاتولیک رومی باشید. در پایان دوره، اگر مایل باشید، قرار است به نوعی به یکدیگر بگوییم که فرقه یا وابستگی ما چیست.

هیچ کس مجبور نیست وارد این بحث بشه، اما آگه دوست داری می‌تونی. خب، جالب میشه که ببینیم چه تنوعی اینجا تو کلاس داریم. اما سوالی در این مورد هست؟ باشه.

ما به سخنرانی شماره نه، برده‌داری و کلیساها، سفر می‌کنیم. برده‌داری و کلیساها، سخنرانی نهم. بسیار خب.

من از اینجا شروع می‌کنم. بسیار خب. برده‌داری و کلیساها.

را ببینید. و در مورد A اول از همه، می‌خواهم یک پیش‌زمینه داشته باشم. می‌توانید پیش‌زمینه شماره پیش‌زمینه حرف‌های زیادی برای گفتن وجود دارد. بنابراین، الان اصلاً به این موضوع نمی‌پردازیم.

بنابراین، ما باید این را روز چهارشنبه ادامه دهیم. اما می‌خواهم کمی ذهن شما را درگیر کنم؛ فکر می‌کنم ما در مورد برده‌داری به صورت عینی صحبت می‌کنیم. ما به صورت آکادمیک در مورد آن صحبت می‌کنیم.

اما من همیشه این سخنرانی را با خواندن کتاب ال‌کین در مورد برده‌داری شروع می‌کنم. و می‌خواهم شما تصویری از اینکه کل این نهاد برده‌داری چقدر فاجعه‌بار، چقدر کاملاً فاجعه‌بار بود، به دست آورید. و این فقط حدود سه پاراگراف است.

در این سه پاراگراف، درباره بخش میانی صحبت شده است. بنابراین، بخشی به نام شوک و بی‌تفاوتی وجود دارد. بنابراین، این اتفاقی است که برای مردم، انسان‌ها، وقتی برده داشتیم، افتاد.

می‌توانیم فرض کنیم که هر آفریقایی که برده می‌شد، تجربه‌ای را پشت سر می‌گذاشت که تأثیر روانی خام آن، باید حیرت‌انگیز بوده باشد و عواقب آن جایگزین هر چیزی شود که قبلاً برای او اتفاق افتاده بود. بنابراین باید تلاشی برای تصویرسازی مجموعه‌ای از شوک‌هایی که باید با وقایع اصلی آن برده‌داری همراه بوده

باشد، انجام شود. به نظر می‌رسد اکثر بردگان در جنگ‌های بومی به اسارت گرفته شده‌اند، به این معنی که هیچ کس، نه افراد رده بالا و نه جنگجویان دلاور، در برابر اسارت و بردگی تضمین نشده بود.

تعداد زیادی در حملات غافلگیرانه به روستاهایشان گرفتار شدند. و از آنجایی که قبایلی که به عنوان واسطه تجارت عمل می‌کردند، برای حفظ این کارکرد به تأمین منظم اسیران وابسته شده بودند، تمایز بین جنگ‌ها و لشکرکشی‌های تهاجمی بسیار مبهم بود. بنابراین اولین شوک در تجربه‌ای که قرار بود ماه‌ها ادامه یابد و بازماندگانش را به طور برگشت‌ناپذیری تغییر دهد، شوک اسارت بود.

این تلاشی است برای یادآوری این نکته که اگرچه بردگی در آفریقا هر روز اتفاق می‌افتاد، اما برای فرد، فقط یک بار رخ داد. شوک دوم، راهپیمایی طولانی به سمت دریا، کابوس را برای هفته‌های متمادی بیرون کشید زیر آفتاب سوزان، در میان جنگل بخارآلود، آنها مانند حیواناتی که از گردن به هم بسته شده‌اند، به این سو و آن سو رانده می‌شدند.

روز به روز، هشت ساعت یا بیشتر در هر نوبت، آنها پابره‌نه روی بوته‌های خاردار، نی‌های خشک و سنگ‌ها تلوتلو می‌خوردند. سختی، تشنگی، وحشیگری و گرسنگی قریب‌الوقوع در تجربه هر مرد و زن خسته‌ای که به ساحل می‌رسیدند، رخنه می‌کرد. یکی از مسافران از دیدن صدها اسکلت رنگ‌پریده که در امتداد یکی از مسیرهای کاروان‌های برده پراکنده بودند، می‌گوید.

اما از طرف دیگر، مردی که باید توجه ما را جلب کند، مردی است که زنده ماند، کسی که تمام این تجربه را، که این تنها آغاز آن بود، از سر گذراند. شوک بعدی، گذشته از عذاب‌های جسمی تازه‌ای که با آن همراه بود فروش برده‌داران اروپایی بود. پس از اینکه برده‌ها را در آغل‌های نزدیک ایستگاه‌های تجاری جمع می‌کردند و یک شب، گاهی چند روز، در آنجا نگه می‌داشتند، آنها را برای معاینه بیرون می‌آوردند.

کسانی که رد می‌شدند، به حال خود رها می‌شدند تا از گرسنگی بمیرند. باقی‌مانده‌ها، کسانی که آورده شده بودند، داغ می‌شدند، شماره‌هایی روی پلاک‌های سربی حک می‌شد و در کشتی جمع می‌شدند. ماجرابی که در پی آمد، تقریباً آنقدر طولانی و گیج‌کننده بود که نمی‌توان آن را صرفاً یک شوک نامید، وحشت از گذرگاه میانی بود که برای هر مردی، چه سیاه‌پوست و چه سفیدپوست، که تا به حال درگیر آن شده بود، وحشیانه بود.

انبارهای کشتی‌ها، مملو از انسان‌های سرگردان و خفه‌کننده، به جهنمی متعفن از کثافت و طاعون تبدیل شدند. داستان‌های بیماری، مرگ و ظلم در سفر دریایی وحشتناک دو ماهه، در شهادت‌ها فراوان است سفری که در پایان دادن به تجارت برده توسط بریتانیا برای همیشه نقش بسزایی داشت. شوک نهایی در روند برده‌داری با ورود سیاه‌پوستان به هند غربی رخ داد.

برایان ادواردز، در توصیف ورود یک کشتی برده، می‌نویسد که چگونه در زمان کمبود نیروی کار، جمعیت زیادی از مردم با عجله وارد کشتی می‌شدند، با بردگان بد رفتاری می‌کردند و آنها را به وحشت می‌انداختند. سرانجام، مجلس قانونگذاری جامائیکا، با تصویب قانونی مبنی بر نگهداری بردگان در ساحل، این حجم از بی‌احترامی را اصلاح کرد. ادواردز از دیدن سیاه‌پوستانی که برهنه در ملاء عام دیده می‌شدند، احساس شرمندگی خاصی می‌کرد، مشابه آنچه سایر رهبران احساس می‌کردند.

با این حال، به نظر نمی‌رسد که اینجا برایشان مهم باشد. آنها نشانه‌های بسیار کمی از سوگواری برای گذشته خود نشان می‌دادند؛ آنها درباره برده‌فروشان صحبت می‌کردند یا نگران وضعیت آینده خود بودند، اما معمولاً اشتیاق زیادی برای فروخته شدن ابراز می‌کردند. فرآیند طعم‌دار کردن که در ادامه آمد، سلسله‌مراحلی را که سیاه‌پوستان آفریقایی را به برده تبدیل می‌کرد، تکمیل می‌کرد.

میزان مرگ و میر بسیار بالا بود. یک سوم از تعداد اولیه‌ای که از مجموع شاید ۱۵ میلیون نفر انتخاب شدند، در مسیر راهپیمایی و در ایستگاه‌های تجاری جان خود را از دست داده بودند. یک سوم دیگر در طول مسیر میانی و در طول فصل برداشت جان خود را از دست داده بودند.

از آنجایی که اکثر بردگان متولد آفریقا که به مزارع آمریکای شمالی آمدند، مستقیماً نیامده بودند، بلکه از طریق جزایر هند غربی وارد می‌شدند، می‌توان فرض کرد که یک برده معمولی تجربه‌ای مشابه آنچه که ذکر شد را پشت سر گذاشته است. این مرد، از هر سه نفر، یک نفر بود که همه این دوران را پشت سر گذاشته و زندگی کرده و در شرف ورود به سیستم بسته ما بود. اگر او زنده می‌ماند و با آن سازگار می‌شد، چه شکلی می‌شد؟ بنابراین، به نوعی، فکر می‌کنم این تصویر از این شوک‌هایی که در مورد بردگانی که اسیر می‌شدند، به دریا برده می‌شدند، سوار کشتی می‌شدند، فروخته می‌شدند و غیره رخ می‌داد، مهم است.

از آنجایی که ما در مورد برده‌داری صحبت می‌کنیم، نه فقط به صورت آکادمیک، بلکه از آن منظر، باید از آن منظر نیز در مورد آن صحبت کنیم. خوب، حالا به پس‌زمینه رسیدیم. من قصد دارم ابتدا با صحبت در مورد بریتانیای کبیر و لغو تجارت برده در بریتانیای کبیر، پیشینه را شروع کنم.

و بعد امیدوارم چهارشنبه بتوانم کمی از یک کلیپ، یک کلیپ فیلمی که دارم را به شما نشان دهم. الان پاورپوینت را قطع نمی‌کنم، اما امیدوارم بتوانیم چهارشنبه با آن شروع کنیم. اما وقتی با بریتانیای کبیر شروع می‌کنیم، باید با یکی از قهرمانان بزرگ، به یک معنا، در بریتانیای کبیر در این زمان خاص، شروع کنیم و نام او ویلیام ویلبرفورس بود.

اینها تاریخ‌های ویلیام ویلبرفورس هستند. ویلیام ویلبرفورس عضو پارلمان بود. بدیهی است که برای عضویت در پارلمان، باید ثروتمند بود، و باید از خانواده‌ای خوب می‌آمدید و غیره.

شما پول و مقام و غیره داشتید. اما ویلیام ویلبرفورس عضو پارلمان بود. و او آنقدر از کل تجارت برده که ما در الکنیز به آن اشاره کردیم، بسیار خشمگین و کاملاً متأسف بود.

و او آنقدر از این موضوع خشمگین و غمگین بود که ویلیام ویلبرفورس تصمیم گرفت که پایان دادن به برده‌داری در امپراتوری بریتانیا را به وظیفه‌ی زندگی خود تبدیل کند. و بنابراین، ویلیام ویلبرفورس، این به نوعی مبارزه‌ی او تبدیل شد. ویلیام ویلبرفورس یک کمیته‌ی لغو برده‌داری تأسیس کرد.

کمیته لغو برده‌داری در سال ۱۷۸۷ آغاز به کار کرد. من فقط می‌خواستم آن را برای املا بنویسم، اما باید به ویلبرفورس برگردم. ۱۷۸۷، یک کمیته لغو برده‌داری آغاز به کار کرد.

اکنون، کمیته لغو برده‌داری باید تحت نظر ویلبرفورس و دیگر رهبران تصمیم بگیرد، اما ویلبرفورس شخص اصلی اینجا بود. کمیته لغو برده‌داری باید تصمیم بگیرد که چگونه می‌خواهیم مردم را متقاعد کنیم. چگونه می‌خواهیم مردم را متقاعد کنیم که برده‌داری را پایان دهند در حالی که بسیاری در امپراتوری بریتانیا برای اقتصاد خود به برده‌داری وابسته بودند؟ چگونه می‌خواهیم مردم را متقاعد کنیم که این کار را انجام دهند؟ و بنابراین روشی که آنها تصمیم گرفتند این کار را انجام دهند، به نوعی از طریق سیاست فشار بود. و آنها تصمیم گرفتند سیاست فشار را شروع کنند.

سیاست فشار دو شکل به خود گرفت. شکل اول سیاست فشار، و ما این را خواهیم دید، امیدوارم که چهارشنبه در یک کلیپ کوتاه ببینیم. شکل اول سیاست فشار این بود که افراد ثروتمند را به رودخانه تیمز، به رودخانه بیاوریم، آنها را با قایق به رودخانه بیاوریم و به نوعی کاری کنیم که احساس کنند برای یک روز به یک سفر قایقی دوست‌داشتنی می‌روند.

به آنها غذا و غیره بدهید. و همه این افراد ثروتمند که تعداد زیادی برده دارند، به نوعی به آنها این حس را می‌دهند که قرار است روز خوبی داشته باشند. با این حال، کاری که ویلبرفورس و دوستانش انجام دادند این بود که به رودخانه تیمز رفتند و سوار این کشتی‌های دوست‌داشتنی و غیره شدند، آنها این کشتی‌ها، باید بگویم قایق‌ها را آوردند و آنها را در کنار کشتی‌های برده‌ای که تازه برده‌ها را از غرب آفریقا آورده بودند آوردند.

و بوی بد کشتی‌های برده‌داری این مردم را کلافه کرده بود. و ویلیام ویلبرفورس به مردم می‌گفت، حالا آن هوا را استنشاق کنید. این چیزی است که شما استنشاق می‌کنید، و این بوی مرگ است.

و با نگره داشتن برده‌ها، شما کسانی هستید که مسئول عبور از میانه‌ی کشتی بوده‌اید. و او به آنها می‌گوید که به یاد داشته باشید که یک سوم افرادی که در کف این کشتی به زنجیر کشیده شده بودند، حتی موفق به عبور نشدند. آنها در حین عبور جان باختند.

خب، سیاست فشار. دومین نکته در مورد سیاست فشار، طومارها بود. طومارهایی برای امضای مردم منتشر شد تا تجارت برده پایان یابد.

و البته این دادخواست‌ها به پارلمان برده شد و در پارلمان مورد بحث قرار گرفت. و همانطور که ویلیام ویلبرفورس و دیگران با این نوع سیاست فشار به اینجا آمدند، بحث جدی در مورد اینکه آیا باید برده‌داری را در بریتانیای کبیر ادامه دهیم یا خیر، آغاز شد. یکی از افرادی که از ویلیام ویلبرفورس حمایت کرد، جان وسلی بود.

جان وسلی در سال ۱۸۹۱ درگذشت. این تصویری از جان وسلی در بستر مرگ است. جان وسلی آخرین نامه‌ای که جان وسلی در طول زندگی خود قبل از مرگش نوشت، نامه‌ای به ویلیام ویلبرفورس بود.

و او ویلیام ویلبرفورس را تشویق می‌کرد که به فشار برای پایان دادن به تجارت برده در بریتانیا ادامه دهد. در واقع، عنوان نامه، نه عنوان اصلی، بلکه عبارت کوتاهی که جان وسلی در نامه به کار برده این است که برده‌داری شرارت‌بارترین شرارت‌هاست. برده‌داری شرارت‌بارترین شرارت‌هاست.

و بنابراین، این وسلی است که واقعاً ویلیام ویلبرفورس را در انجام وظیفه بسیار بسیار دشوارش برای پایان دادن به برده‌داری تشویق می‌کند. این نوعی تصویر از ویلبرفورس در پارلمان است که علیه قانون تجارت برده صحبت می‌کند. فیلمی به نام لطف شگفت‌انگیز وجود دارد.

آیا کسی از شما اتفاقی این فیلم را دیده است؟ اگر فیلم «گریس شگفت‌انگیز» را ندیده‌اید، تقریباً نیمی از شما آن را دیده‌اید. بنابراین، اگر «گریس شگفت‌انگیز» را ندیده‌اید، فقط ما، مطمئنم که در کتابخانه‌مان داریم، آن را اجاره می‌کنیم یا اجاره نمی‌کنیم، اما آن را بیرون می‌آوریم و نگاهی به آن می‌اندازیم. واقعاً فیلم فوق‌العاده‌ای است.

این فیلم درباره ویلیام ویلبرفورس و پایان تجارت برده در آمریکا و بریتانیای کبیر است. فقط برای اینکه نکته‌ای را اینجا بگویم، آن‌هایی که فیلم را دیده‌اند می‌دانند که این فیلم بر اساس زندگینامه ویلیام ویلبرفورس نوشته شده توسط یکی از فارغ‌التحصیلان کالج گوردون ساخته شده است. بنابراین، یکی از فارغ‌التحصیلان کالج گوردون زندگینامه‌ای را نوشته که فیلم بر اساس آن ساخته شده است.

بنابراین، اگر فرصتی برای دیدن فیلم پیدا کردید، باید این کار را انجام دهید. بسیار خوب، باید کمی استراحت کنم، اما دو تاریخ. اول از همه، ۱۸۰۷.

فشار باید ادامه می‌یافت، اما سرانجام برده‌داری در بریتانیا در سال ۱۸۰۷ لغو شد. ویلیام ویلبرفورس زنده ماند تا لغو آن را در بریتانیا در آن زمان، یعنی در سال ۱۸۰۷، ببیند. اما بیایید به نوشته‌های ویلیام ویلبرفورس برگردیم، بیایید به تاریخ‌های او در سال ۱۸۳۳ برگردیم.

قبل از مرگش، او شاهد لغو تجارت برده در کل امپراتوری بریتانیا بود. بنابراین، در اینجا یک مرد، یک مرد مسیحی وجود داشت. شاید باید در طول صحبت‌هایمان به این موضوع اشاره می‌کردیم، اما در اینجا یک مرد مسیحی با درک مسیحی از مفهوم عدالت برای همه مردم وجود دارد. در اینجا یک مرد مسیحی با یک ایده وجود دارد که تجارت برده را در بریتانیای کبیر از بین برد.

احساس می‌کنم طولانی شده، و حالا احساس می‌کنم یک موعظه طولانی در راه است. شاید فرصتی برای استراحت نداشته باشید، اما به هر حال، من همین جا تمام می‌کنم. اما ۱۸۳۳.

حالا، توجه کنید که ما هنوز در آمریکا با این موضوع کنار نیامده‌ایم. الان سال ۱۸۳۳ است، اما ما هنوز با آن کنار نیامده‌ایم و تا حدود ۳۰ سال دیگر هم کنار نخواهیم آمد. خوب، ویلیام ویلبرفورس.

بنابراین، ما ابتدا می‌خواستیم قبل از اینکه به پیشینه آمریکا پردازیم، لغو برده‌داری در بریتانیای کبیر را ببینیم. آیا در مورد سیاست‌های فشار ویلیام ویلبرفورس که تجارت برده را ابتدا در بریتانیا و سپس در امپراتوری بریتانیا از بین برد، سؤالی وجود دارد؟ بله. کمیته لغو برده‌داری ۱۸ ساله بود؛ بگذارید همین‌جا توضیح بدهم.

سال ۱۷۸۷ کمیته لغو برده‌داری بود. حالا که بود، خواهیم دید، لازم نیست الان نگرانش باشیم، اما یک کمیته ضد برده‌داری در آمریکا وجود داشت که قبل از کمیته لغو برده‌داری شروع به کار کرد. با این حال، این یک کمیته مهم برای تاریخ بریتانیا است.

یه چیز دیگه. آره. سال ۱۸۰۷ سال لغو برده‌داری در بریتانیای کبیره.

سال ۱۸۳۳ سال لغو برده‌داری در امپراتوری بریتانیا است. بنابراین، این لغو فراتر از بریتانیای کبیر گسترش یافت. بسیار خوب.

امروز بهت استراحت ندادم. پس، یه نگاهی بنداز. باشه.

بسیار خوب. حالا، می‌خواهیم بدانیم کار بعدی که می‌خواهیم انجام دهیم چیست، و این همه پیش‌زمینه است. پس هنوز من را رها نکرده‌اید، پیش‌زمینه. کاری که الان می‌خواهیم انجام دهیم این است که می‌خواهیم یک سیر تاریخی از جنبش لغو برده‌داری که در آمریکا آغاز شد را به شما ارائه دهیم.

خب، می‌خواهیم اینجا به تاریخ‌هایی اشاره کنم که واقعاً مهم هستند تا ببینیم در آمریکا چه اتفاقی افتاد که برده‌داری لغو شد. خوب. پس شما هم با من موافقید؟ بسیار خوب.

بسیار خوب. ما با سال ۱۷۷۵ شروع می‌کنیم، یک تاریخ مهم و یک رویداد مهم با تأسیس، آغاز انجمن ضد برده‌داری در سال ۱۷۷۵. حال، این اولین انجمن ضد برده‌داری در جهان است زیرا می‌توانید ببینید که کمیته لغو برده‌داری پس از این در بریتانیا تأسیس شد، اما این قبل از کمیته لغو برده‌داری است.

این انجمن توسط کواکرها تأسیس شد. کواکرها واقعاً جایگاه ممتاز اولین انجمن ضد برده‌داری را دارند. دلیل تأسیس آن توسط کواکرها در ایالات متحده این است که اکنون همه چیز در ایالات متحده همین است.

بله. این تمام ایالات متحده‌ی کنونی است، آنچه در خاک ما اتفاق می‌افتد. دلیل تأسیس آن توسط کواکرها در سال ۱۷۸۵، اول از همه، خطاب قرار دادن کواکرهايي بود که برده داشتند.

کواکرهايي بودند که شروع به داشتن برده کرده بودند. آنها هیچ مشکلی در این موضوع نمی‌دیدند. و دیگر کواکرها می‌گفتند، بله، مشکلی در این مورد وجود دارد.

یک مشکل کتاب مقدسی و یک مشکل بشردوستانه وجود دارد. و بنابراین، انجمن ضد برده‌داری در سال ابتدا توسط کواکرها، اما برای اولین بار با هدف پرداختن به این موضوع توسط دیگر کواکرها و متقاعد، ۱۷۷۵ کردن دیگر کواکرها برای رها کردن بردگان خود در صورت داشتن برده، تأسیس شد. بنابراین، فیلادلفیا، خدا شما را حفظ کند. فیلادلفیا، کواکرها، ۱۷۷۵، یک انجمن ضد برده‌داری، جایگاه ممتازی دارد.

خب، تاریخ بعدی که می‌خواهم ارائه دهم تاریخی است که قبلاً اسمش را شنیده‌اید، و آن سال ۱۷۸۴ است. ۱۷۸۴.

آیا کسی به هر دلیل خاصی تاریخ ۱۷۸۴ را به خاطر دارد؟ آیا چیزی هست که به ذهن خطور کند؟ ۱۷۸۴، بالتیمور، مرلیند، برخی رویدادها در سال ۱۷۸۴ اتفاق افتاد، مانند کنفرانس کریسمس. به یاد داشته باشید، این زمانی بود که فرانسیس آزبیری به مقام کشیشی منصوب شد.

به این کنفرانس کریسمس می‌گویند چون در شب کریسمس ۱۷۸۴ برگزار شد. اما در کنفرانس کریسمس البته، این افراد گفتند که اگر می‌خواهید متدیست باشید، نمی‌توانید برده داشته باشید. این حرف مستقیماً از خود جان وسلی می‌آید که تا سال ۱۷۹۱ هنوز زنده بود، و جان وسلی از مدافعان ضد برده‌داری در بریتانیا بود.

بنابراین، در سال ۱۷۸۴، کنفرانس کریسمس اقداماتی را وضع کرد تا بگوید اگر برده دارید، نمی‌توانید متدیست باشید. بنابراین، این یک تاریخ مهم است. اکنون، باید آن تاریخ را به دلایل دیگری نیز به خاطر بسپارید.

باشه. به تاریخ دیگر می‌تونه دهه‌های ۱۷۷۰، ۱۷۸۰ باشه، به طور کلی، دهه‌های ۱۷۷۰، ۱۷۸۰. چون در اون زمان، یادتون باشه، به گروهی از مردم بودن که بهشون می‌گفتن ادواردزی‌ها.

یادتان هست؟ ما از ادواردی‌ها نام بردیم. اگر می‌خواهید به آن زمان برگردید و به یاد بیاورید که آنها چه کسانی بودند، نام چهار ادواردی را به شما دادیم. ادواردی‌ها پیروان واقعی جانانان ادواردز بودند، اما جانانان ادواردز برده داشت.

یادت هست؟ ما در موردش صحبت کردیم. اما ادواردی‌ها واقعاً دارند روحیه ضد برده‌داری پیدا می‌کنند. و بنابراین، ادواردی‌ها، و به خصوص پسر خود جانانان ادواردز، به عنوان مبلغان مذهبی در آمریکا شروع به صحبت علیه تجارت برده کردند.

بنابراین، ادواردی‌ها با موعظه کردن، صحبت کردن و غیره، نفوذ فرهنگی بسیار قدرتمندی در اینجا دارند. بنابراین، ما می‌خواهیم به این موضوع اشاره کنیم. بسیار خوب.

ما همچنین می‌خواهیم به سال ۱۸۱۷ اشاره کنیم. بسیار خوب. ۱۸۱۷، یک تاریخ مهم دیگر.

خب، کاری که ما داریم انجام می‌دهیم این است که به ترتیب زمانی، ما شاهد جنبش ضد برده‌داری در آمریکا در خاک آمریکا هستیم. حالا، به سال ۱۸۱۷ می‌رسیم، و با تأسیس گروهی به نام انجمن استعمار آمریکا مواجه می‌شویم. انجمن استعمار آمریکا

خب، انجمن استعمار آمریکا یه نقشه داشت. حالا، من نمی‌گم که نقشه خوبی بود

ما شاهد شکست‌هایی در این طرح خواهیم بود، اما اجازه دهید ابتدا طرح را توضیح دهم. طرح انجمن استعمار آمریکا خرید برده‌ها از صاحبانشان بود. بنابراین، شما برده‌ها را از صاحبانشان بازخرید می‌کنید زیرا انجمن استعمار آمریکا خواهان حذف برده‌داری بود، اما سپس آن برده‌ها را به آفریقا بازمی‌گردانید

بنابراین، آنها فکر کردند که این ایده خوبی است. بردگان را خریداری کنند و آنها را به سرزمین خودشان برگردانند. بنابراین، آنها نیت خیری داشتند

انجمن استعمار آمریکا، نیت خوبی داشت. بنابراین، بسیاری از کشیشان و کلیساها در این امر نقش داشتند. ما انجمن استعمار آمریکا را یک جنبش انتقالی می‌نامیم زیرا انجمن استعمار آمریکا مورد حملات زیادی قرار گرفت.

این انجمن تحت نظر افراد زیادی بود که از آنها خوششان نمی‌آمد، اما یک جنبش انتقالی بود. خب. در اینجا دلایلی که مردم با انجمن استعمار آمریکا مخالف بودند، آورده شده است

فکر می‌کنید که این چیز خوبی است. اینکه برده‌ها را دوباره بخریم تا دیگر برده نباشند، و بعد سعی کنیم آنها را به خانه بفرستیم. بنابراین، در ظاهر فکر می‌کنید که این خیلی خوب است

دلایل انتقاد از انجمن استعمار آمریکا به شرح زیر است: اولاً، آنها واقعاً به نوع نهادینه شدن برده‌داری نپرداختند. آنها واقعاً به مشکل نهادی و مشکل بی‌عدالتی و غیره نپرداختند

بنابراین، این موضوع به نوعی توجه را از پرداختن به مسئله بزرگتر این شر نهادینه شده منحرف کرد. خب، این شماره یک است. شماره دو، بسیاری از افراد در انجمن استعمار آمریکا به حقارت سیاه‌پوستان اعتقاد داشتند

آنها معتقد بودند که سیاه‌پوستان پست‌تر هستند، و به همین دلیل است که آنها درگیر مشکل برده‌داری شدند. و بنابراین، این نوع باور پنهان به پست‌تر بودن سیاه‌پوستان وجود داشت. این به نوعی مشکل‌ساز می‌شود.

سوم اینکه، این کشور را از پتانسیل رهبری واقعی در میان سیاه‌پوستان محروم کرد. زیرا اگر بتوانید برده‌ها را از صاحبانشان بخرید و آنها اکنون افراد آزاد باشند، فقط به توانایی رهبری که آن افراد آزاد در میان مردم خود و در میان مردم خواهند داشت فکر کنید، شاید مردم آزاد می‌شدند و غیره. اما واقعاً کشور را از برخی از پتانسیل‌های رهبری سیاه‌پوستان در این دوران گذار خلاص کرد

چون دارید چه کار می‌کنید؟ دارید آنها را به خانه برمی‌گردانید. دارید آنها را به آفریقا برمی‌گردانید. شما آنها را آزاد نمی‌کنید و بعد نمی‌گویید، خب، حالا شما باید در سمت‌های رهبری در بوستون، فیلادلفیا، نیویورک، و در رتبه سوم، مستقر شوید

و چهارم، بسیاری از مردم احساس می‌کردند که واقعاً دستاورد چندانی نداشته است. فقط ۴۰۰۰ نفر را آزاد کرد؛ تخمین زده می‌شود که حدود ۴۰۰۰ برده از طریق این فرآیند آزاد شده و به آفریقا بازگردانده شدند. مشکل بسیار بسیار بزرگتر از این بود.

بنابراین، به همین دلیل نوعی انتقاد وجود داشت. اما این انجمن استعمار آمریکا است. و به نظر من، این یک سازمان انتقالی است.

تأسیس شد. بله، نه، نه، آنها بودند؛ آنها پول لازم برای آزاد کردن برده‌ها را جمع‌آوری کرده بودند، ۱۸۱۷.

آنها در واقع آنها را از صاحبانشان خریداری کردند. اما چنین چیزی وجود نداشت و آنها وانمود نمی‌کردند که صاحبان برده دیگری هستند یا چیزی شبیه به آن. آنها علناً برده‌ها را از صاحبانشان خریداری کردند، برده‌ها را آزاد کردند و سپس آنها را به آفریقا بازگرداندند.

نه، فکر نمی‌کنم چون آنها آن پول را می‌گرفتند و برده‌های دیگری می‌خریدند. و بنابراین، این برای برده‌داران مشکلی ایجاد نمی‌کرد، که این هم کمی مشکل دیگر بود. اما، یا شاید آنها به پول نیاز داشتند.

شاید بعضی از آنها واقعاً به پول نیاز داشتند و نه همه برده‌ها. بنابراین، نه، به نظر نمی‌رسید که برای برده‌داران مشکلی باشد. به نظر می‌رسید که آنها مایل به فروش برده‌ها بودند.

آیا سابقه‌ای از آنچه بر سر افراد آزادی که به آفریقا بازگشتند آمد، وجود دارد؟ مثلاً اینکه چطور، منظورم این است که اگر آنها کاملاً مذهبی بودند، مثلاً یهودی یا هر چیز دیگری، به چه چیزی بازگشتند؟ درست است درست است. بله، من هرگز، هرگز این را دنبال نکرده‌ام. مطمئنم اگر انجمن استعمار آمریکا را جستجو می‌کردیم و آن را می‌دیدیم، مطمئنم که احتمالاً پایان‌نامه‌هایی در این مورد و غیره نوشته شده است.

و من این را دنبال نکرده‌ام. الان دنبالش نمی‌گردیم، اما یک روزی دنبالش خواهیم رفت. و بنابراین، من، من واقعاً این خاطره را دنبال نکرده‌ام.

بنابراین، من در این مورد مطمئن نیستم. می‌دانم که از دیدگاه آمریکایی، این یک شکست بود، اساساً یک شکست. کمی گذرا بود.

مردم اعتراف می‌کنند که، خب، ما داریم مشکل را اینجا می‌بینیم، اما در درجه اول، این یک شکست بود. خب، بگذارید یک نکته دیگر را هم اشاره کنم، بعد باید برویم. بنابراین، ما به ترتیب زمانی به این موضوع نگاه می‌کنیم.

حالا می‌خواهم به سال ۱۸۳۵ برسم. سال ۱۸۳۵ تاریخ بسیار مهمی در تاریخ مسیحیت آمریکا بود. و دلیلش این است که در سال ۱۸۳۵، در اوهایو، کالج اوبرلین تأسیس شد.

و اولین رئیس، شخصی به نام چارلز گراندیسون فینی بود. او استاد الهیات بود و سپس رئیس کالج اوبرلین شد. بنابراین، این، این واقعاً مهم می‌شود.

نه، او اولین نفر بود؛ او اولین استاد بود، و سپس در سال ۱۸۵۱ رئیس جمهور شد. اما او بود، او یکی از بنیانگذاران اوبرلین بود. بسیار خب، اول از همه، خیلی سریع، کسی از شما به کالج اوبرلین رفته است؟ آیا محوطه دانشگاه اوبرلین را دیده است؟ آیا کسی اینجا در اوهایو هست؟ نه؟ بسیار خب.

بسیار خب. کالج اوبرلین به عنوان اولین موسسه طرفدار لغو برده‌داری در آمریکا تأسیس شد. این موسسه به عنوان یک موسسه ضد برده‌داری تأسیس شد.

بنابراین، این [دانشگاه جایگاه ویژه‌ای دارد، و از آنجا که فینی و دیگر بنیانگذاران آن طرفدار لغو برده‌داری بودند، به لغو برده‌داری اعتقاد داشتند. بنابراین، این دانشگاه جایگاه ممتازی در تاریخ مسیحیت آمریکا دارد. اما همانطور که بعداً خواهیم دید، این دانشگاه اولین کالج مختلط در آمریکا نیز بود.

بنابراین، این اولین دانشگاه مختلطی بود که زنان و مردان را پذیرفت. در واقع، همانطور که در ادامه خواهیم دید، اولین زنی که در آمریکا مدرک الهیات دریافت کرد، آن را از کالج اوبرلین دریافت کرد. و سپس به مقام کشیشی رسید.

نام او آنتوانت براون بود. بعداً در مورد آن صحبت خواهیم کرد. اما کالج اوبرلین به عنوان یک نهاد طرفدار لغو برده‌داری تأسیس شد؛ می‌دانید، گفتن اینکه مأموریت این نهاد اعلام دکترین لغو برده‌داری بوده، بسیار زننده است.

خیلی قشنگه، این یه گام خیلی بزرگ در تاریخ مسیحیت آمریکاست که توسط این مسیحیان در سال ۱۸۳۵ تأسیس شد. خب، باشه، چهارشنبه اینو برمی‌داریم و ادامه‌اش می‌دیم. روز خوبی داشته باشید.

این دکتر راجر گرین است که در حال تدریس در مورد مسیحیت آمریکایی است. این جلسه دوازدهم در مورد کاتولیک رومی در قرن نوزدهم است.